جلسه 477

سه شنبه 21/02/89

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در تقریب دلالت جمع محلی به لام بر عموم بود. عرض کردیم دو تقریب مطرح می شود برای افاده جمع محلی به لام نسبت به عموم. تقریب اول این بود که لام که بر جمع داخل می شود وضع شده است برای افاده عموم. که این را جواب دادیم.

تقریب دوم این بود که لام وضع شده است برای اقاده تعیین، در مقابل تنوین نکره که وضع شده است برای افاده ابهام. رجلٌ یعنی مردی، این دلیل بر ابهام هست که در موارد عام بدلی بکار می رود. جئنی برجل أی رجل کان. اما لام وضع شده است برای تعیین. و تعیین کل شیء بحسبه. گاهی تعیین، تعیین عهدی است، إن ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول. و گاهی تعیین افرادی است. در جمع محلی به لام که قرینه بر عهد نداشته باشیم تعیین به این است که همه افراد را شامل بشود. اگر بخواهد بعض افراد را شامل بشود خب آن بعض تعیین نمی شود. اکرم العلماء اگر مراد اقل مراتب جمع باشد این می شود اکرم ثلاثة من العلماء. خب این ثلاثة من العلماء این سه تا عالم کدامیک از این علماء هستند؟ تعیین نمی شود. باز می شود واجب بدلی. تعیینش به این که همه افراد را شامل بشود، یعنی تعیین به لحاظ افراد خارجیه. مراد از تعیین هم برخی فکر کرده اند تعیین له لحاظ مرتبه جمع است. چون جمع مراتب دارد. مرتبه علیای جمع که روشن است، کل الافراد، مرتبه دانیه جمع ثلاثه است، وبینهما متوسطات. اربعه، خمسه و ... اینها همه مراتب جمع هستند. ولذا اشکال شده است که چرا می گوئید فقط مرتبه علیا تعیین دارد ولام که افاده تعیین می کند حتما مرتبه علیا باید اراده بشود؟ مرتبه دانیه هم تعیین دارد.

جواب این است که اگر به لحاظ مرتبه حساب کنیم هر مرتبه ای تعیین دارد. هم مرتبه علیا تعیین دارد و هم مرتبه دانیه که اقل الجمع است تعیین دارد و هم مراتب متوسطه. خب اربعه هم تعیین دارد، خمسه هم تعیین دارد. یعنی اگر مولا از اکرم العلماء اربعة من العلماء، خب اربعه برای خودش تعین مرتبه دارد.

پس مراد از تعین، تعین به لحاظ مرتبه جمع نیست، تعین به لحاظ افراد خارجیه است. و تنها مرتبه ای از جمع تعین به لحاظ افراد خارجیه دارد که شامل همه افراد بشود. یعنی مرتبه علیای جمع. چون مرتبه های دیگر تعین به لحاظ افراد خارجیه پیدا نمی کنند. ما هزاران عالم داریم، اگر شما مرادتان این بود که ثلاثة من العلماء، تعین به لحاظ افراد خارجیه پیدا نمی کرد. اما اگر مرادتان همه علماء باشد، همه علماء تعین به لحاظ افراد خارجیه پیدا می کند.

؟این مطلب که ظاهرا منشأ اینکه آقای نائینی ره و آقای خوئی ره قائل شده اند که جمع افاده عموم می کند در جائی که محلی به لام هست همین تقریب دوم است. ولکن به نظر ما این درست نیست. چرا؟ اشکال این مطلب این است که ما قبول داریم که جمع محلی به لام و یا جمع مضاف مفادشان شمولیت است در مقابل بدلیت. اکرم علماءا این مفادش بدلی است. سه عالم را که اکرام کردیم صدق می کند اکرمت علماءا، دانشمندانی را اکرام کردم. العلماء یعنی دانشمندان این ظهور دارد در شمولی بودن. دانشمندان را اکرام کن، اکرم العلماء. البته این اختصاص به جمع محلی به لام ندارد. اگر بگوید اکرم علماء بلد، او هم ظهور دارد در وجوب شمولی. اما اینکه کافی نیست برای اینکه بگوئیم این الف ولام افاده عموم می کند. چون فوقش به ما فهماند که این واجب، واجب شمولی است، اما تمام افراد طبیعت مطلقه عالم مراد است، یا تمام افراد طبیعت مقیده عالم یعنی عالم عادل. این را که دیگر ما از لام العلماء نمی فهمیم. لام العلماء می گوید این حکم شامل افرد عالم می شود اما عالم مطلق یا عالم عادل. این را که دیگر لام تعیین متکفل بیانش نیست. این را باید از مقدمات حکمت بفهمیم. این می شود اطلاق.

شاهدش این است که گاهی مولا که می گوید مثلا قلّد الفقهاء، در مقام بیان نیست نسبت به شرائط مرجع تقلید. اگر عموم بود معنا نداشت بگوئیم مولا در مقام بیان نسبت به شرائط مرجع تقلید نیست. مثل این بود که بگوید قلد أی فقیه شئت. اینجا که نمی تواند بگوید من در مقام بیان نبودم. خودت گفتی اکرم أیّ فقیه شئت، یا قلد أیّ فقیه شئت. شما وقتی می گوئی قلد الفقهاء، می توانی بگوئی من در مقام بیان نبودم، منتهی خلاف مقدمات حکمت است. پس معلوم می شود که جمع محلی به لام ولو لام افاده تعیین بکند اما نمی گوید که تعیین وشمولی بودن در مورد عالم مطلق است که بشود تمام افراد العالم، یا در مورد عالم مقید است بشود تمام افراد عالم عادل. این را باید با مقدمات حکمت بفهمیم. ما برای اینکه از اکرم العلماء بفهمیم مراد خصوص علماء عدول نیستند به لام العلماء نمی توانیم پناه ببریم و به او استدلال کنیم. باید به عدم ذکر قید العدول احتجاج کنیم.

در بحوث یک شاهدی آورده اند بر رد این تقریب دوم. چون در بحوث هم می خواهند ثابت کنند که جمع محلی به لام از ادوات عموم نیست. فرموده اند: گاهی تعین به لحاظ افراد خارجیه منحصر به این نیست که همه افراد مراد باشند. چطور؟ مثلا این نردبان ده پله دارد، مولا می گوید اصعد الدرجات. خب محتمل نیست که ما آن پنج پله بالای نردبان را صعود کنیم اما این پنج پله پائین را صعود نکنیم. طفره لازم می آید. ولذا اگر مراد مولا از اصعد الدرجات پنج پله پائین هم باشد تعین دارد. چون قطعا این پنج پله پائین مراد است، یا در ضمن کل ده پله، یا در خصوص این پنج پله اول. یعنی اگر مولا مرادش از اصعد الدرجات این بود که اصعد خمس درجات، متحیر نبودید که این پنج درج کدام است. معلوم بود که اگر مولائی گفت اصعد خمس درجات، یعنی این پنج پله اول. مثل اکرم خمسة من العلماء نیست که بگوئیم خب این پنج تا عالم کدامها هستند. اگر مولا می گفت اصعد خمس درجات، خب معلوم بود که یعنی پنج پله پائین. پس اگر مولا از اصعد الدرجات اراده بکند پنج پله را هم، باز متعین است در خارج. سه پله را هم اراده کند باز متعین است در خارج. ده پله را هم اراده کند متعین است در خارج. پس به لحاظ افراد خارجیه هم تعینی که از لام درجات می فهمیم اقتضاء نمی کند که مراد از الدرجات کل الدرجات باشد. پس نه تعین به حسب مرتبه مشکل را در اینجا حل می کند، چون هر مرتبه ای برای خودش تعین دارد. سه تا پله اقل مرتبه جمع الدرجات هست، کل پله ها هم اکثر مرتبه جمع است و ما بینهما متوسطات. به لحاظ مرتبه که همه این مراتب تعین دارند فی حد ذاته. به لحاظ خارج هم هر کدام مراد باشد افراد خارجیه اش مشخص است.

خب آیا شما وقتی مولا می گوید اصعد الدرجات اینجا عموم می فهمید یا نمی فهمید؟ اگر عموم بفهمید با این تقریب دوم خودتان سازگار نیست. چون تقریب دوم شما در این مثال عقیم است نمی تواند مشکل را حل کند. اگر کسی وجدانش فرقی نگذارد بین این اصعد الدرجات وبین اکرم العلماء کما هو الصحیح حیث لایری الوجدان أیّ فرق بین المثالین، پس معلوم می شود این تقریب دوم درست نیست. این تقریب دوم اختصاص دارد به مثال اکرم العلماء که اگر مراد از اکرم العلماء غیر از مرتبه عالیه جمع باشد می شود بعض العلماء، وآن بعض هم در خارج متعین نیست که کدام بعض است. ثلاثة من العلماء هم باشد متعین نیست که کدام ثلاثه است، این سه نفر، آن سه نفر، آن سه نفر. اما در اصعد الدرجات اگر مراد ثلاث درجات باشد باز متعین است این سه پله پائین، اگر خمس درجات باشد باز این پنج پله پائین.

و عرفا ما از اصعد الدرجات به اطلاقه می فهمیم یعنی اصعد کل الدرجات. این اطلاق که چون مولا نگفت اصعد ثلاث درجات، اصالة الاطلاق جاری می شود. چون الدرجات موضوع است. یعنی الدرجات یجب أن تصعدها. یعنی کل ما صدق علیه الدرَج فیجب الصعود علیه.

سؤال وجواب: فرض این است که درجات این نردبان ده تا است، کلام این است که کل این ده پله را بالا برو، یا پنج پله اش را بالا برو یا شش پله اش را بالا برو. اصالة الاطلاق در اصعد الدرجات اقتضاء می کند کل درجات را ما بالا برویم، در حالی که تقریب دوم هیچ اقتضائی ندارد. چون اگر مراد سه درجه هم باشد باز تعین خارجی دارد.

این نشان می دهد که این تقریب دوم درست نیست، واین مطلب بحوث مطلب متینی هست. ولذا ما نه تقریب دوم را قبول می کنیم و نه تقریب اول را، ونتیجه می گیریم که جمع محلی به لام مفید عموم نیست بلکه مفید اطلاق است.

بله! شمولی بودن حکم را می فهمیم، و این اختصاص به جمع محلی به لام ندارد. در جمع مضاف حتی به نکره مثل اکرم علماء بلد، اصعد درجات سلّم، مقتضای این خطاب این است که شمولی است، وما یک نردبان را باید انتخاب کنیم ولی تمام پله های این نردبان را بالا برویم. بالاطلاق دلالت می کند بر شمول تمام افراد. این بالاطلاق است نه بالعموم.

بعضی ها گفته اند شما دلیل نمی آورید بر بطلان افاده جمع محلی به لام للعموم، فقط دلیل خصم را تخریب می کنید. شما مگر عاجزید، شما هم دلیل مستقل بیاورید که جمع محلی به لام مفید عموم نیست، نه اینکه فقط دلیلهای خصم را ابطال کنید.

می گوئیم خب ما که بلد نیستیم دلیل بیاوریم غیر از وجدان، شما دلیل دارید؟ می گویند بله. کجا؟ می گویند اکرم کل العلماء صحیح است یا نه؟ می گوئیم بله. می گویند همین مثال دلیل بر این است که العلماء مفید عموم نیست، والا معنا نداشت که کل که از ادات عموم است بر سر یک ادات عموم دیگر در بیاید. تا حالا شنیده اید که کسی بگوید اکرم کل جمیع العلماء؟ به او می خندند، می گویند کل از ادات عموم است و جمیع هم از ادات عموم است، چرا سر هم در می آورید؟ اکرم کل العلماء اگر العلماء ادات عموم است دیگر چرا کل را که یک ادات دیگری است از ادوات عموم سر او در می آورید؟

محقق اصفهانی هم که در ارائه برهانی فلسفی ید طولایی دارد فرموده: یستحیل عروض التعین علی التعین. آقا تعین عارض بر لاتعین می شود. فصل تعین است بر چه چیزی عارض می شود؟ عارض جنس می شود که لاتعین است و او را متعین می کند. اما فصل هیچوقت عارض فصل آخر نمی شود. تعین عارض یک امر لا تعین می شود و او را متعین می کند. اگر بنا باشد تعین عارض تعین بشود یلزم المحال، اجتماع مثلین لازم می آید. پس العلماء تعین به لحاظ عموم افراد ندارد. اگر تعین داشت به لحاظ عموم افراد، معنا ندارد که کل که او هم افاده تعین به لحاظ عموم افراد می کند عارض بشود بر العلماء.

اقول: ما این استدلال ها را نمی فهمیم. به نظر ما هیچ اشکالی ندارد که عارض بشود ادات عموم اسمی بر ادات عموم حرفی. هیچ محذور عقلی ندارد. چرا؟ برای اینکه اجتماع مثلین نیست. تعین در العلماء تعین حرفی است. تعینی است به نحو معنای حرفی. اما تعینی که در کل هست استیعابی که در کل هست استیعاب به نحو معنای اسمی است. استیعاب در العلماء استیعاب بنحو المعنی الحرفی، استیعاب در کل استیعابٌ بنحو المعنی الاسمی. اصلا معنای حرفی با معنای اسمی تفاوت می کند اینها اجتماع المثلین نیست.

شاهد بر عرض ما این است که شما می گوئید أنشأت البیع. خب خود بیع چیست؟بیع خودش انشاء ملکیت است دیگر. پس انشأت البیع یعنی انشأت انشاء الملکیة؟ انشأت انشاء الملکیة که غلط است.

جواب این است که البیع معنایش انشاء الملکیة هست اما به نحو معنای اندماجی. انشاء معنای انشاء دارد به نحو معنای تفصیلی. خلاف فهم عرفی هم نیست.

سؤال وجواب: مات المیت، آن میت که مجاز است یعنی مات من یسیر میتا، آن استعمال مجازی است. اما در کل العلماء که استعمال مجازی نیست.

پس جواب اساسی همین است که عرض می کنم که استیعاب خارجی که متعدد نمی شود. استیعاب به نحو دال، خب متعدد بشود. دو دال بر استیعاب داریم. دو دال بر استیعاب عرض ما این است که اگر یک دال به نحو معنای اسمی بود، دال دیگر به نحو معنای حرفی بود اشکالی ندارد، کما اینکه دو دال به نحو معنای اسمی اگر فی عرض واحد باشند، مثل کلهم اجمعون، او هم اشکال ندارد. چون در عرض واحد هستند عارض می شوند بر فسجد الملائکة. الملائکة کلهم اجمعون.

در اضافه بله کل به جمیع اضافه نمی شود. اما کل به ادات عمومِ به نحو معنای حرفی اضافه بشود این اجتماع مثلین لازم می آید؟ نه، کجا اجتماع مثلین لازم می آید. اجتماع مثلین لازم نمی آید بلکه اینها از دو سنخ هستند.

این جواب، جواب صحیح است. نه آن جوابی که در بحوث داده اند فرموده اند: در کل العلماء دو سنخ استیعاب هست: العلماء استیعاب افرادی است. کل که بر سر معرفه در می آید استیعاب اجزائی است، اکلت کل السمکة، این کل بر معرفه داخل شده استیعاب به لحاظ اجزاء را بیان می کند. کل العلماء این کل هم بر سر معرفه داخل شده است، کل العلماء این کل افاده استیعاب اجزائی می کند. خود العلماء افاده استیعاب افرادی می کند. یعنی چه؟ یعنی العلماء معنایش این است که تمام افراد علماء، تمام افراد عالم. استیعاب افرادی است. کل العلماء یعنی این علماء که یک مجموعی هستند و هر فرد از عالم جزئی از این مجموعه به حساب می آید کل العلماء، تمام این افراد به عنوان اجزاء این مرکب و این مجموعه باید اکرام بشوند.

اکرم کل العلماء، پس کل شد مفادش استیعاب به لحاظ اجزاء. اما العلماء آن افاده استیعاب به لحاظ افراد می کند.

ولذا شد دو سنخ استیعاب، نه اجتماع مثلین شد و نه لغویت پیش آمد تکرار پیش آمد.

اقول: این فرمایش بحوث به نظر ما ناتمام است. چرا؟ برای اینکه ما به نظرمان کل العلماء این ظهورش در استیعاب افرادی است. شما وقتی می گوئید اکرام کن همه دانشمندان را، ظاهر همه دانشمندان، این همه یعنی افراد. ما اصلا از نظر عرفی اجزاء به ذهنمان نمی آید. و اساسا لفظ کل وضع نشده است برای استیعاب به لحاظ اجزاء. کما اینکه وضع نشده است برای استیعاب به لحاظ افراد. با قرائن اخری می فهمیم که استیعاب به لحاظ اجزاء است یا به لحاظ افراد. کل وضع شده است برای ذات استیعاب. اما اینکه استیعاب به لحاظ اجزاء است یا به لحاظ افراد، این را از خارج باید بفهمیم از قرائن دیگر.

اگر نبود جواب ما، مفاد کل ذات استیعاب است، مفاد العلماء هم ذات استیعاب است. آنوقت یلزم التکرار، یلزم اجتماع المثلین. اما آن چیزی که ما عرض کردیم این بود که نه، افاده می کند کل استیعاب را به معنای اسمی ولو در اینجا قرینه داریم که استیعاب افرادی است ولی به معنای اسمی. العلماء استیعاب را به نحو معنای حرفی می فهماند. و خب این تأکید بیشتر است که من بگویم اکرم کل العلماء.

ولذا این استدلال که کل العلماء گفتن دلیل بر این است که العلماء خودش افاده عموم نمی کند مطلب نادرستی است.

سؤال وجواب: تعینی که از اطلاق می فهمیم تعین ثبوتی است. اما تعین و استیعابی که از کل می فهمیم بیانی است. اینهایی که میگویند العلماء وضع شده برای افاده عموم، ما می خواهیم ببینیم آیا می شود حرف اینها را رد کرد یا مثال اکرم کل العلماء؟ بعضی ها گفته اند می شود رد کرد. دو تا دال بر عموم وضعی جمع نمی شود مگر مثل کلهم اجمعون که هر دو عارضند بر الملائکة، اما کل العلماء که کل بخواهد عارض بشود بر خود العلماء که یک ادات عموم بر ادات عموم دیگر عارض بشود ما ندایم. ما جواب دادیم که چرا نداریم؟ اگر یکی اسمی است و یکی حرفی به چه دلیل نداریم؟ هذا اول الکلام. نه برهان عقلی می گوید محال است عروض عموم اسمی بر عموم حرفی، ونه لغویت و تکرار لازم می آید.

سؤال وجواب: اینکه نشود در حروف جر بگوئیم زید ظرفیة الدار دلیل می شود بر اینکه پس اینجا هم نشود ادات عموم اسمی را بر ادات عموم حرفی وارد کرد؟ هذا قیاس. البته او هم مثلا اگر کسی بجای زید علی المنبر بگوید زید صاعد فوق المنبر، اشکال دارد؟ صاعد یعنی همان مستعلٍ.

یک نکته هم عرض کنم: ظاهر اکرم العلماء و اکرم کل العلماء عموم استغراقی است. حالا ما که عموم را در اکرم العلماء قبول نداریم می گوئیم اطلاق، ولی حالا اطلاق استغراقی است اطلاق شمولی است. اکرم کل العلماء هم عموم استغراقی وشمولی است. یک نفر عالم را هم اکرام کنی باز امتثال کرده ای نسبت به وجوب اکرام این یک نفر.

پس اینکه توهم بشود که اقل الجمع حتما باید اکرام بشود، سه نفر را باید اکرام کنی. اگر دو نفر را اکرام کنی این اصلا به درد نمی خورد و اکرم العلماء نیست. سه نفر را باید اکرام کنی حالا بیشتر از این استغراقی است.

اقول: این توهم خیلی توهم غیر عرفی است که ما نسبت به زائد بر سه تا بگوئیم واجب، واجب استغراقی است، اما نسبت به سه تا واجب، واجب مجموعی است که نتیجه اش این است که اگر کسی دو تا عالم را اکرام کرد کأنه لم یمتثل ابدا. و یک نتیجه دیگر هم دارد، اگر شما فقط وسعت می رسد دو تا عالم را اکرام کنی، طبق این نظری که می گویند اقل الجمع عام مجموعی است، سه تا کمتر به درد نمی خورد. اما ما می گوئیم نه، اکرم العلماء واکرم کل العلماء حتی نسبت به یک عالم هم عام استغراقی است. یک عالم را هم بتوانی اکرام کنی سعیک مشکور.

هذا تمام الکلام فی هذه المسألة.

یقع الکلام فی وقوع النکرة فی سیاق النفی و النهی.